

Received: 15/04/2026

Accepted: 08/06/2026

Article type: Research Article

PP: 107-136

Hamed Enayati Modabber

Master's student of History,
Department of History, Faculty of
Humanities, Tarbiat Modares
University, Tehran, Iran
enayatimodabberhamed@gmail.com

Jafar Aghazadeh

Professor, Department of History,
Faculty of Social Sciences,
Mohaghegh Ardabili University,
Ardabil, Iran (corresponding author)
jagazadeh@uma.ac.ir

The Policing and Security Functions of Amir 'Ali-Shakar Beg Baharlu and His Sons within the Governmental Structure of the Turkmen Qara Qoyunlu and Aq Qoyunlu Confederations

Abstract

This research examines the position and security-administrative functions of Amir Alishakar Beg Baharlu and his children in the political developments of Iran in the 9th century of Hijri, especially during the rule of Qaraqoyunlu and Aqqoyunlu Turkmens. The main topic of the research is to explain the role of the Bharlu tribe in the mechanisms of production and enforcement of order, establishing authority and managing conflicts in the government structure of these governments. This study is based on first-hand historical sources and a descriptive-analytical approach and aims to answer the question, what strategies and mechanisms did Alishekar Bey and his children use to ensure security, maintain their authority, and continue their political and policing life in the government of Qaraqoyunlu and Aqqoyunlu? The findings show that Alishekar Bey played a decisive role in securing the security of the central regions and establishing the authority of the Karakoyunlu Union by taking advantage of the military mobilization capacity of Il, dominating the geopolitical position of Hamedan and settling in the communication bottlenecks in the west of Iran. Also, kinship ties and cross-sectional alliances were tools to regulate power relations and prevent the collapse of the political order. After the decline of the Karakoyunlu government, his descendants tried to restore the previous authority by relying on the support of rival structures; Although the effort did not lead to the complete revival of the union, it showed the continuation of the policing-military role of Il Baharlu in the subsequent structures. The presence of the survivors of this tribe in other government institutions, including in the framework of the Aqqoyunlu nobles and then the Safavid Qazalbash forces, shows the continuation of the security-orderly functions of the tribe in the process of formation and stabilization of later governments in Iran.

Keywords: Police and security functions, Ali Shekhar Bey, Il Baharlu, Qaraqoyunlu, Aqqoyunlu.

Citation (APA): Enayati Modbar, Hamed, & Aghazadeh, Jafar (2026). **The Policing and Security Functions of Amir 'Ali-Shakar Beg Baharlu and His Sons within the Governmental Structure of the Turkmen Qara Qoyunlu and Aq Qoyunlu Confederations.** *Quarterly of Police Historical Studies*. 13(48). 107-136.
DOI: 10.22034/hir.2026.1285848.1362

کارکردهای انتظامی و امنیتی امیر علی شکر بیگ بهارلو و فرزندانش در ساختار حکومت ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو

چکیده

این پژوهش به بررسی جایگاه و کارکردهای امنیتی-انتظامی امیر علی شکر بیگ بهارلو و فرزندان او در تحولات سیاسی ایران قرن نهم هجری، به ویژه در دوره حاکمیت ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو، می پردازد. موضوع اصلی تحقیق، تبیین نقش ایل بهارلو در سازوکارهای تولید و اعمال نظم، تثبیت اقتدار و مدیریت منازعات در ساختار حکومت این دولت هاست. این مطالعه بر پایه منابع دستاورد تاریخی و رویکرد توصیفی-تحلیلی انجام شده و در صدد پاسخ به این پرسش است که علی شکر بیگ و فرزندانش چه راهبردها و سازوکارهایی را برای تأمین امنیت، حفظ اقتدار و تداوم حیات سیاسی و انتظامی خود در حکومت قراقویونلو و آق قویونلو به کار گرفتند؟ یافته ها نشان می دهد علی شکر بیگ با بهره گیری از ظرفیت بسیج نظامی ایل، تسلط بر موقعیت ژئوپلیتیکی همدان و استقرار در گلوگاه های ارتباطی در غرب ایران، نقشی تعیین کننده در تأمین امنیت نواحی مرکزی و تثبیت اقتدار اتحادیه قراقویونلو ایفا کرد. همچنین، پیوندهای خویشاوندی و هم پیمانی های مقطعی، ابزارهایی برای تنظیم مناسبات قدرت و پیشگیری از فروپاشی نظم سیاسی بودند. پس از افول حکومت قراقویونلو، فرزندان وی با اتکا به حمایت ساختارهای رقیب، در صدد بازسازی اقتدار پیشین برآمدند؛ تلاشی که هر چند به احیای کامل اتحادیه نینجامید، اما استمرار نقش انتظامی-نظامی ایل بهارلو را در ساختارهای بعدی نشان داد. حضور بازماندگان این ایل در دستگاه های حکومتی دیگر، از جمله در چارچوب رجال آق قویونلو و سپس نیروهای قزلباش صفوی، بیانگر تداوم کارکردهای امنیتی-انتظامی ایلات در فرآیند شکل گیری و تثبیت دولت های پسین، در ایران است.

کلیدواژه ها: کارکردهای انتظامی و امنیتی، علی شکر بیگ، ایل بهارلو، قراقویونلو، آق قویونلو.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۱۸

نوع مقاله: پژوهشی

صن: ۱۳۶-۱۰۷

حامد عنایتی مدیر

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ، گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
enayatimodabberhamed@gmail.com

جعفر آقازاده

استاد گروه تاریخ، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران
(نویسنده مسئول)
agazadeh@uma.ac.ir

استناد (APA): عنایتی مدیر، حامد، و آقازاده، جعفر (۱۴۰۵). کارکردهای انتظامی و امنیتی امیر علی شکر بیگ بهارلو و فرزندانش در ساختار حکومت ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو. *فصلنامه علمی مطالعات تاریخ انتظامی*. ۱۳(۴۸). ۱۰۷-۱۳۶.

DOI: 10.22034/hir.2026.1285848.1362

۱. مقدمه

با تثبیت قدرت اتحادیه ترکمانان قراقویونلو در قرن نهم هجری، ایل بهارلو به عنوان یکی از ایلات پرجمعیت و بانفوذ، نقش کلیدی در سامان‌دهی و حفظ توازن نظامی و سیاسی این اتحادیه ایفا کرد. امیر علی شکر بیگ بهارلو، برجسته‌ترین نماینده این ایل، با اتکا به توان نظامی قوی و سازمان‌دهی سلسله‌مراتبی نیروهای خود، موفق شد جایگاه ایل را در ساختار انتظامی قراقویونلو تثبیت کند. توانمندی او در بسیج نیروهای مسلح ایل، هدایت لشکرکشی‌ها در غرب و جنوب غرب ایران و بهره‌گیری از مزیت‌های جغرافیایی همدان، نشان‌دهنده نقش راهبردی ایل بهارلو در مدیریت امنیت و کنترل قلمرو بود. افزون بر این، شبکه‌های خویشاوندی و ازدواج‌های سیاسی با خاندان حاکم، چارچوبی برای هم‌افزایی قدرت نظامی و مشروعیت سیاسی فراهم آورد و موقعیت امیر علی شکر بیگ را در عرصه تصمیم‌گیری‌های کلان تثبیت کرد.

با فروپاشی حکومت قراقویونلوها و روی کار آمدن آق‌قویونلوها، قلمرو وسیع تحت مدیریت علی شکر بیگ، که بخش مهمی از غرب ایران را در بر می‌گرفت، به دست فرزندانش اداره شد و تا دوره صفوی در اسناد دیوانی به عنوان «قلمرو علی شکر» ثبت شد. فرزندان او ضمن پیوستن به ساختار جدید قدرت، گاه نقش بازیگران نیمه‌مستقل یا معارض را بر عهده گرفتند و با قدرت‌های هم‌جوار، از جمله گورکانیان هند و اتحادیه‌های ترکمان و جغتایی، وارد تعاملات و رقابت‌های چندسطحی شدند. این تحرکات، ضمن استمرار نفوذ ایل بهارلو در سامان‌دهی امنیت و نظم منطقه‌ای، پیچیدگی سیاست انتظامی و نظامی ایران غربی در قرن نهم هجری را نیز آشکار می‌سازد.

بررسی تطبیقی عملکرد ایل بهارلو با دیگر ایلات ترکمان در دو ساختار قراقویونلوها و آق‌قویونلوها نشان می‌دهد که موفقیت در تثبیت قدرت تنها متکی به توان نظامی نبود؛ بلکه ترکیبی از سازمان‌دهی انتظامی، شبکه‌های خویشاوندی، انعطاف در ائتلاف‌ها و تحرک جغرافیایی، نقش تعیین‌کننده‌ای

داشت. مشارکت ایل در دوره گذار به صفوی و جذب بخشی از اعضای آن به قزلباشان، ادامه اهمیت این خانواده را در نظام قدرت نشان می‌دهد.

بر این اساس، پژوهش حاضر با تمرکز بر تعامل میان قدرت نظامی، ساختار انتظامی ایل و ائتلاف‌های سیاسی صورت پذیرفت. همچنین، با مطالعه حوادث مهم این بازه تاریخی، پژوهش حاضر بر پایه منابع دست‌اول تاریخی (روش اسنادی و کتابخانه‌ای) و رویکرد توصیفی-تحلیلی انجام شده و به دنبال پاسخ به این پرسش است که علی‌شکر بیگ و فرزندان‌ش چه راهبردها و سازوکارهایی را برای تأمین امنیت، حفظ اقتدار و تداوم حیات سیاسی و انتظامی خود در حکومت قراقویونلو و آق‌قویونلو به کار گرفتند؟

۲. پیشینه پژوهش

بررسی پیشینه نشان می‌دهد مطالعات موجود غالباً به‌صورت پراکنده و در چارچوبی کلی به ایل بهارلو و علی‌شکر بیگ پرداخته‌اند و تحلیل جامع و پیوسته‌ای از نقش آنان در تحولات قرن نهم هجری ارائه نشده است. در این میان، میرجعفری (۱۳۸۸) در کتاب «تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان» تنها اشاراتی گذرا به بهارلو و مرکز قدرت علی‌شکر در بهار دارد. سومر (۱۳۶۹) در «قراقویونلوها» با بهره‌گیری از منابع دست‌اول، جایگاه طوایف اتحادیه، از جمله بهارلو، را بررسی کرده است؛ با این حال، رویکرد او عمدتاً در چارچوب مطالعات ترک‌شناسی و تاریخ دودمانی باقی می‌ماند.

در حوزه مقالات، رحمتی (۱۳۹۶) در پژوهشی درباره تحولات اداری-اجتماعی ملایر، به الحاق این ناحیه به قلمرو علی‌شکر و استمرار این عنوان تا پایان صفوی اشاره کرده است. ابوالقاسمی (۱۳۹۶) نیز به نقش سیاسی ایل بهارلو در عصر قراقویونلو و صفویه پرداخته، اما تحلیل وی کل‌نگر و اجمالی است. افزون بر این، مدخل‌های دانشنامه‌ای در «دانشنامه جهان اسلام» و «دایره‌المعارف بزرگ اسلامی» اطلاعاتی کوتاه درباره علی‌شکر بیگ و اعضای این ایل عرضه می‌کنند و برخی پژوهش‌ها نیز به تداوم حضور آنان در

هندوستان اشاره دارند، بی آن که به ریشه‌های تاریخی و تحولات قرن نهم بپردازند.

در مجموع، خلأ پژوهشی در بررسی مستند، تحلیلی و منسجم جایگاه سیاسی علی شکر بیگ و فرزندانش در بستر تحولات این سده مشهود است. پژوهش حاضر می‌کوشد با اتکا به منابع دست‌اول و رویکرد تطبیقی، تصویری دقیق‌تر از نقش ایل بهارلو در ساختار قدرت و دگرگونی‌های سیاسی ایران ارائه دهد و بدین‌سان، کاستی مطالعات پیشین را جبران کند.

۳. مرکز استقرار و حکمرانی خاندان علی شکر بیگ و نقش آن در معادلات امنیتی و انتظامی منطقه

ناحیه بهار، واقع در فاصله‌ای حدود ۱۲ تا ۱۵ کیلومتری همدان، به‌عنوان مأوا و مرکز استقرار ایل بهارلو شناخته شده است؛ به‌گونه‌ای که نام این ناحیه و شهر شکل گرفته در آن نیز برگرفته از همین ایل است. پژوهشگرانی از جمله میرجعفری، با تأکید بر نقش این ناحیه در تحولات محلی، خاستگاه قدرت‌گیری علی شکر بیگ را به بهار و قلعه مستقر در آن نسبت داده‌اند و این فرضیه را مستند کرده‌اند (میرجعفری، ۱۳۸۸: ۲۲۹). افزون بر این، پراکندگی نام‌های جغرافیایی چون «بهار» و «بهارلو» در قالب چندین شهر و روستا از این ناحیه تا حدود دیاربکر، گویای گستره نفوذ سیاسی و قلمرو بیلاقی و قشلاقی ایل بهارلو و مشارکت آن در رویدادهای سیاسی منطقه است. تسلط ایل بهارلو بر موقعیت ژئوپلیتیکی همدان و استقرار آنان در گلوگاه‌های ارتباطی غرب ایران، زمینه‌ساز ایفای نقشی راهبردی در معادلات امنیتی و انتظامی نواحی غربی شد. قرار گرفتن در تقاطع محورهای مواصلاتی مهم، این ایل را در جایگاهی قرار داد که از رهگذر کنترل مسیرهای تردد، پایش تحرکات نظامی و ایلی، و مدیریت امنیت پیرامونی، به یکی از کانون‌های اثرگذار در سامان‌دهی نظم منطقه‌ای تبدیل شود. در نتیجه، این برتری مکانی و کارکردی، جایگاه بهارلوها را در ساختارهای امنیتی و انتظامی اتحادیه قراقویونلو تثبیت و آنان را به یکی از ارکان تأمین امنیت و کنترل قلمرو در غرب ایران بدل ساخت.

نخستین اشاره مکتوب به قلعه یا شهر بهار کنونی با عنوان «فریوار» یا «فراوار» به قرن پنجم هجری بازمی‌گردد و راوندی از آن یاد کرده است (راوندی، ۱۳۸۵: ۳۸۱). این نام‌گذاری در منابع جغرافیایی متأخر نیز تداوم یافته است؛ چنان‌که حمدالله مستوفی قزوینی در *نزهة القلوب*، ناحیه‌ای را که بهار در آن قرار دارد با نام «فریوار» معرفی کرده و آن را یکی از نواحی وابسته به ولایت همدان دانسته است. وی حدود و آبادی‌های این ناحیه را چنین برشمرده است: «همدان ولایتش پنج ناحیت دارد. اول فریوار در حوالی شهر است تا دو فرسنگی (در سمت اسدآباد) هفتاد و پنج پاره دیه است و شهرستانه و لالجین و فخرآباد و قاسم‌آباد و کوشک‌باغ و... از حساب فریوار است» (مستوفی قزوینی، ۱۹۱۵: ۸۰).

این ناحیه از دیرباز، به‌ویژه از زمان ورود ترکان سلجوقی به ایران، به دلیل برخورداری از دشت حاصل‌خیز و موقعیت مناسب، به یکی از کانون‌های مهم استقرار ترکان بدل شد. در این میان، ایل ایوا نقش برجسته‌ای در سکونت و سامان‌یابی جمعیتی آن ایفا کرد؛ این گروه، به رهبری سلیمان‌شاه ایوا (ایوه)، پیش از یورش مغولان، حکومتی نیمه‌مستقل با عنوان آل‌پرچم و با مرکزیت بهار بنیان نهادند و قرائن تاریخی نشان می‌دهد که آنان نیاکان ایل بهارلو در دوره‌های بعدی بوده‌اند. این فرضیه با تحلیل مینورسکی از اثر خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی تقویت می‌شود (مینورسکی، ۱۹۵۳: ۳۵۷-۳۹۲). همچنین، شواهد مندرج در *دیوان لغات‌الترک* محمود کاشغری نیز بر پیوند تاریخی میان این گروه‌ها صحه می‌گذارد و تداوم هویت قومی-ایلی آنان را تأیید می‌کند (کاشغری، ۱۳۷۵: ۱۷۱). در واقع با بررسی تمغای موجود از ایواها در *دیوان لغات‌الترک* و *جامع‌التواریخ* خواجه رشیدالدین، و همچنین بررسی شباهت این تمغا با تمغا و سکه‌های موجود از ایل بهارلو و دودمان سلطنتی قراقویونلو، این مهم به واقعیت نزدیک‌تر می‌شود؛ به‌گونه‌ای که نه‌تنها مینورسکی، بلکه سایر مورخان و پژوهشگران به‌مانند فاروق سومر و ج. بویل نیز آن را پذیرفته‌اند (نجف‌لو، ۱۳۹۰: ۲۴-۲۵). هرچند کماکان به دلیل فقدان آثار و نظریات متعدد در این باره، دلیل محکمی بر اینکه چرا ایوا پس از حمله مغولان

به ایران، بهارلو نامیده شد وجود ندارد؛ اگرچه ابوالقاسمی در مقاله خود تحت عنوان «آل‌پرچم از آغاز تا فرجام»، سعی در رفع این ابهام نموده است (ابوالقاسمی، ۱۳۹۶: ۵).

بر این اساس، ناحیه بهار را می‌توان به‌مثابه مسکن اصلی و مرکز ثقل استقرار ایل بهارلو در نظر گرفت. با این حال، در دوره‌های قراقویونلو و آق‌قویونلو، شهر همدان نیز احتمالاً نقش مرکز سیاسی و اداری قلمرو تحت حاکمیت علی‌شکر و فرزندان او را ایفا می‌کرده است؛ چنان‌که برخی منابع تاریخی، همدان را به‌عنوان مرکز قدرت معرفی کرده‌اند (طهرانی، ۱۹۷۷: ج ۲، ۲۹۷). ورود و استقرار قبایل ترکمان در ایران، به‌ویژه تسلط تدریجی آنان بر مراکز شهری و ولایات کلیدی مانند همدان، دگرگونی‌های عمیقی در ساختارهای سیاسی، فرهنگی و به‌تبع آن، در نظام امنیتی و انتظامی این مناطق ایجاد کرد. ایل ایوا، که بعدها با عنوان بهارلو شناخته شد، و به‌طور مشخص گروه سازمان‌یافته تحت رهبری علی‌شکر، از جمله بازیگران اصلی این فرایند تحول محسوب می‌شوند.

۴. امیر علی‌شکر بیگ

امیر علی‌شکر بیگ (بهاری-بهارلو) را می‌توان نخستین چهره شناخته‌شده ایل بهارلو در این مقطع زمانی دانست؛ شخصیتی که نام و کنش سیاسی او به‌گونه‌ای جدایی‌ناپذیر با هویت تاریخی این ایل درهم‌تنیده است. وی در عین حال برجسته‌ترین و نامدارترین سردار ایل بهارلو در دوره قراقویونلو به‌شمار می‌آید؛ چنان‌که عبدالباقی نهاوندی از او با عنوان یکی از تواناترین سرداران قراقویونلو یاد کرده و تصریح می‌کند که بخش عمده‌ای از نواحی غربی و جنوب‌غربی ایران به‌دست وی فتح شده است (نهاوندی، ۱۹۲۵: ج ۱، ۴۷).

با توجه به محل استقرار خاندان و مرکز حکمرانی او، می‌توان به‌صورت احتمالی زادگاه علی‌شکر بیگ را قلعه بهار - شهر بهار کنونی - دانست. همچنین این احتمال مطرح است که وی پیش از قدرت‌گیری قراقویونلوها به رهبری قرایوسف، به‌عنوان یکی از کارگزاران یا گماشتگان حکومت جلایری در همدان

فعالیت داشته باشد؛ هرچند این گزاره، به دلیل فقدان شواهد قطعی، صرفاً در حد یک فرضیه تاریخی باقی می‌ماند و امکان اثبات یا رد نهایی آن به‌طور دقیق فراهم نیست، چرا که روایات دیگر غالباً به‌صورت جسته‌وگریخته از حضور امرا و حکام جغتایی و غیرجغتایی دیگر، از جمله امیر شیخ حاجی محمد عراقی و باباحاجی فرزند عمر شیخ و حضور فعال نیای آنان (منز، ۱۳۹۰: ۱۹۲) در این ناحیه مورد مناقشه تیموریان و قراقویونلوها، سخن به میان آورده‌اند.

تقریباً تمامی منابع هم‌دوره و متأخر در شرح‌حال و کارنامه امیر علی‌شکر بیگ، تصویری مثبت و ستایش‌آمیز از او ارائه کرده‌اند. نمونه‌هایی از این داوری‌ها نشان می‌دهد که وی نه‌تنها در عرصه نظامی، بلکه از حیث منش و رفتار سیاسی نیز جایگاهی ممتاز داشته است. عبدالباقی نهاوندی در اثر خود، علی‌شکر بیگ را «کشیر الاحسان» می‌خواند و بدین‌سان بر سخاوت و نیکوکاری او تأکید می‌کند (نهاوندی، ۱۳۸۱: ج ۳، ۸۶۵). حسن بیگ روملو نیز با توصیف وی به‌عنوان «امیری نامدار»، بر شهرت و اعتبار سیاسی-نظامی او صحنه می‌گذارد (روملو، ۱۳۸۴: ج ۱، ۴۳۶). امین احمد رازی در *هفت اقلیم*، ضمن تأکید بر ویژگی‌های رزمی و مدیریتی علی‌شکر بیگ، او را امیری «در غایت جلالت و شجاعت» معرفی می‌کند که به‌خوبی با آداب لشکرکشی و سرداری آشنا بوده است (رازی، بی‌تا: ج ۱، ۴۵۶). بازتاب جایگاه امیر علی‌شکر بیگ حتی در متون ادبی و اشعار این دوره نیز قابل‌مشاهده است؛ قاضی احمد قمی، در نقل شعری از قاضی محمد رازی - از موسیقی‌دانان و شاعران برجسته سده نهم هجری - که به مناسبت ضرب سکه در محله جعفرآباد قزوین سروده شده، از همدان به‌عنوان شهری یاد می‌کند که علی‌شکر بیگ و یارانش در آن نقش مؤثر داشته‌اند؛ نقشی که با رونق اقتصادی و وفور زر و سیم پیوند خورده است (قمی، ۱۳۸۳: ج ۱، ۳۹۹). این بازتاب‌های تاریخی و ادبی در مجموع نشان می‌دهد که علی‌شکر بیگ در حافظه تاریخی و فرهنگی عصر خود، به‌عنوان شخصیتی مقتدر، نیک‌نام و اثرگذار شناخته می‌شده است؛ که این عوامل خود گویای نقش محوری و شناخته‌شده این شخصیت تاریخی در عرصه‌های نظامی و انتظامی هستند.

نام امیر علی شکر بیگ و فرزندانش همواره در صدر اویماق بهارلو و طوایف وابسته به آن ذکر شده است؛ امری که بیانگر جایگاه ممتاز این خاندان در ساختار ایلی و سیاسی دوره قراقویونلوس است. در این زمینه، عبدالباقی نهاوندی (مورخ دربار گورکانیان و وابسته به دستگاه عبدالرحیم خان خانان بهارلو، وزیر دربار گورکانی) که خود نسبش به علی شکر بیگ و فرزند ارشد او پیر علی بیگ می‌رسید، شجره‌نامه‌ای از اجداد امیر بهارلو در اثر خویش ارائه کرده است. وی نسب علی شکر بیگ را چنین نقل می‌کند: «[...] علی شکر بیگ بن بیرم قرابیگ بن الف قرابیگ بن قراخان بن غزان بن قرامصری بن قرامحمد» (نهاوندی، ۱۹۲۵: ج ۱، ۱۰). نهاوندی همچنین در ادعایی قابل توجه، نام اصلی امیر علی شکر بیگ را «محمد» دانسته است (نهاوندی، ۱۹۲۵: ج ۱، ۴۶).

این شجره‌نامه حاکی از آن است که پیوند و نزدیکی میان بهارلوها و خاندان حاکم قراقویونلو، صرفاً محصول مناسبات سیاسی نبوده، بلکه از ریشه‌های سببی و خاندانی نیز برخوردار بوده است؛ به نحوی که می‌توان بهارلوها را شاخه‌ای اصیل و منتسب به خاندان حاکم قراقویونلو محسوب داشت. در این راستا، امیر علی شکر بیگ، فرزند بیرام قرابیگ (ایل بیگی ایل بهارلو) و نواده الف قرابیگ (ایل بیگی و از بنیان‌گذاران حکومت قراقویونلو)، از جایگاهی ویژه برخوردار بوده است (نهاوندی، ۱۹۲۵: ج ۱، ۱۰). بدین‌سان، علی شکر بیگ نه تنها از منظر عملکرد نظامی، بلکه از حیث جایگاه ایلی و نسبی نیز در شمار نخبگان شناخته‌شده قراقویونلو قرار داشته و خود نیز منصب ایل بیگی و فرماندهی این حکومت را عهده‌دار بوده است. این پیوند خونی و جایگاه سازمانی، به وی قدرت و مشروعیت مضاعفی در مدیریت قلمرو و هدایت نیروها می‌بخشید و بر عملکرد وی در حوزه‌های امنیتی و انتظامی تأثیر مثبتی می‌گذاشت.

۵. نقش سیاسی، امنیتی و انتظامی امیر علی شکر بیگ و ازدواج‌های سیاسی او و فرزندان با حکمرانان قراقویونلو

۵-۱. ارتباط ازدواج‌های سیاسی دو خاندان با رویکردهای انتظامی و امنیتی خاندان علی شکر

ازدواج‌های سیاسی خاندان علی شکر با دستگاه سلطنتی اتحادیه قراقویونلو، یکی از عوامل کلیدی در ارتقاء جایگاه و اقتدار نظامی و امنیتی آنان در غرب ایران بود. این ازدواج‌ها، که با پشتیبانی لجستیکی، امنیتی و انتظامی سلاطین قراقویونلو همراه بود، منجر به تحکیم ائتلاف‌های درون اتحادیه و تثبیت توازن قدرت گردید. در دوران حکومت جهانشاه، مقتدرترین سلطان این اتحادیه، شبکه‌ای از پیوندهای خویشاوندی میان خاندان حاکم و ایل بهارلو شکل گرفت که به تقویت موقعیت این ایل انجامید. از آنجا که بهارلو خود شعبه‌ای از قراقویونلو محسوب می‌شد، این ازدواج‌ها فراتر از روابط صرفاً خانوادگی، به ابزاری راهبردی برای مدیریت وفاداری‌ها و کنترل رقابت‌های داخلی تبدیل شد.

هم‌زمانی اوج اقتدار علی شکر بیگ با سلطنت جهانشاه، جایگاه ممتاز وی را در ساختار قدرت برجسته می‌سازد. منابعی چون ظهیرالدین بابر، پاشاییگم (خواهر علی شکر بیگ) را همسر جهانشاه معرفی می‌کنند (بابر، ۱۹۹۵: ۴۱). گزارش‌های دیگری نیز از ازدواج دو دختر علی شکر بیگ با جهانشاه حکایت دارند (خنجی، ۱۳۸۲: ۱۷۵؛ نهاوندی، ۱۹۲۵: ج ۱، ۴۱). در روایتی دیگر، یکی از دختران علی شکر بیگ به عقد یوسف میرزا و پاشاییگم به همسری محمدی میرزا درآمد، که این امر نشان‌دهنده کارکرد چندوجهی سیاست ازدواج در توزیع وفاداری‌ها و مدیریت تنش‌های درون‌خاندانی است (سمرقندی، ۱۳۷۲: ج ۴، ۱۰۳۱؛ تتوی، ۱۳۸۲: ج ۸، ۵۳۴۵؛ نهاوندی، ۱۹۲۵: ج ۱، ۴۸). علاوه بر این، بیرام بیگ، پسر علی شکر بیگ، با خاندان اسکندر بن قرایوسف پیوند زناشویی برقرار کرد و از این طریق، دامنه نفوذ بهارلوها در سطوح مختلف قدرت گسترش یافت (نهاوندی، ۱۹۲۵: ج ۱، ۱۱). این شبکه پیچیده از پیوندهای نسبی، ابزار تثبیت موقعیت سیاسی علی شکر بیگ در عصر جهانشاه

بود و به او امکان می‌داد تا ضمن حفظ امنیت قلمرو، وفاداری‌های لازم را در ساختار قدرت قراقویونلو تضمین کند.

۵-۲. نقش سیاسی، امنیتی و انتظامی علی شکر بیگ از آغاز تا فرجام

تأثیر خاندان علی شکر بیگ بر تقویت قدرت نظامی، امنیتی و مقبولیت دستگاه سلطنتی قراقویونلو، به‌ویژه در دوران جهان‌شاه، امری انکارناپذیر است. نبوغ نظامی و توانایی‌های عملیاتی علی شکر بیگ و فرزندان او در مناطق غربی و جنوب‌غربی ایران، نقشی کلیدی در این زمینه ایفا کرد؛ علی شکر بیگ به تدریج به یکی از چهره‌های برجسته نظامی-سیاسی قراقویونلو تبدیل شد. نخستین اشاره به حضور او در وقایع ۸۵۰ هـ.ق (۱۴۴۶ میلادی) رخ داد؛ زمانی که شاهرخ تیموری به ری و جبال لشکر کشید. جهان‌شاه، نگران این لشکرکشی، علی شکر بیگ را با هدایایی به نزد شاهرخ فرستاد. این مأموریت، نشان‌دهنده سطح بالای اعتماد سیاسی جهان‌شاه به او و ارجاع مسائل حساس امنیتی و دیپلماتیک به وی بود (روملو، ۱۳۸۴: ج ۱، ۴۳۶؛ نهایندی، ۱۹۲۵: ج ۱، ۴۶).

در مسیر بازگشت، علی شکر بیگ در سلطانیه از مرگ شاهرخ تیموری مطلع شد. او با بهره‌گیری از خلاء قدرت ناشی از این رویداد، شهر سلطانیه را به نام جهان‌شاه تصرف کرد و این خبر را به وی گزارش داد (نهایندی، ۱۹۲۵: ج ۱، ۴۶). این اقدام، شجاعت، استقلال عمل و درک او از مقتضیات امنیتی در شرایط بحرانی را آشکار می‌سازد. پس از آن، جهان‌شاه به همراه سپاه خود به عراق عجم و قم لشکر کشید و علی شکر بیگ و دیگر سرداران را مأمور کرد تا از آشفستگی در میان تیموریان (ناشی از مرگ شاهرخ) برای گسترش نفوذ قراقویونلو بهره‌برداری کنند. این یک اقدام نظامی جسورانه بود که به تثبیت کنترل قراقویونلو بر مناطق کلیدی و افزایش امنیت مرزهای داخلی کمک کرد.

نهایندی (۱۹۲۵: ج ۱، ۴۷) روایتی را ذکر می‌کند که نشان‌دهنده جایگاه علی شکر بیگ است: پس از فتح سلطانیه، جهان‌شاه قصد لشکرکشی به کردستان و لرستان را داشت. پس از امتناع اعلان بیگ از پذیرش این مأموریت خطرناک، جهان‌شاه از حاضران در مجلس خواست تا او طلب فرماندهی شوند. علی شکر بیگ،

پس از مشورت با مادرش، این مسئولیت را پذیرفت. جهانشاه او را با عبارت ترکی «اصلانم بیشک اولدی، علی شکر م اصلان» (شیرم گریه شد، علی شکر من شیر است) ستود. این عبارت، بازتابی از ارتقای نمادین و استراتژیک جایگاه علی شکریک در میان نخبگان نظامی و امنیتی قراقویونلو بود و نشان از اعتماد فرماندهی عالی به توانایی او در مدیریت عملیات‌های پرخطر داشت.

علی شکریک طی سه سال در نواحی غربی ایران به موفقیت‌های نظامی دست یافت و سپس شهرهایی چون همدان، قم، قزوین و گلپایگان را تصرف کرد و حتی به اصفهان یورش برد (طهرانی، ۱۹۷۷: ج ۲، ۲۹۵). این فتوحات نشان می‌دهد که وی صرفاً مجری سیاست‌های توسعه‌طلبانه جهانشاه نبوده، بلکه عاملی مؤثر در تثبیت اقتدار سیاسی، امنیتی و انتظامی دودمان قراقویونلو در مناطق حساس ایران مرکزی و غربی بوده است. اقدامات او به ایجاد نظم و امنیت در این نواحی کمک شایانی کرد.

پس از مرگ شاهرخ، اردوی تیموری تحت نفوذ گوهرشاد خاتون و با نام سلطان محمد میرزا، پیشنهاد صلحی را از طریق مولانا یعقوب پروانچی ارسال کرد. جهانشاه که پیش‌تر با گوهرشاد روابطی داشت، این پیشنهاد را پذیرفت. این تصمیم، علاوه بر ملاحظات نظامی، ریشه در مناسبات سیاسی و محاسبات امنیتی داشت و به کاهش تنش‌های مرزی کمک کرد (طهرانی، ۱۹۷۷: ج ۲، ۲۹۷؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ج ۴، ۶۱۸؛ روملو، ۱۳۸۴: ج ۱، ۴۳۸). در پی این توافق، جهانشاه به سازماندهی اداری-نظامی مناطق تازه تصرف‌شده پرداخت. او همدان و بخش قابل‌توجهی از عراق عجم را به امیر علی شکریک سپرد. این اقدام، نشان‌دهنده اعتماد کامل به توانایی او در برقراری ثبات و نظم امنیتی در این مناطق بود. قزوین به قلیچ اصلان و سلطانیه به شهسواربیگ بیرامی واگذار شد تا امنیت و کنترل در این نواحی تضمین گردد (طهرانی، ۱۹۷۷: ج ۲، ۲۹۷؛ روملو، ۱۳۸۴: ج ۱، ۴۳۹).

در سال ۸۵۸ هـ.ق / ۱۴۵۴ م. مأموریت سرکوب شورش مشعشعیان در خوزستان به علی شکریک واگذار شد. این مأموریت، نقش کلیدی او را در اجرای سیاست تمرکز قدرت و مقابله با عناصر ناپایدار امنیتی در مناطق جنوبی

نشان می‌دهد و منجر به گسترش نفوذ قراقویونلو در این منطقه و برقراری ثبات در مرزهای جنوبی گردید (نهایندی، ۱۹۲۵: ج ۱، ۴۷؛ روملو، ۱۳۸۴: ج ۱، ۵۲۵-۵۲۶).

در سال ۸۵۹ هـ ق / ۱۴۵۵ م هم‌زمان با اوج‌گیری قدرت بایندریان آق‌قویونلو در دیاربکر، جهانشاه، علی‌شکر بیگ را برای مقابله با این تهدید نوظهور فراخواند (روملو، ۱۳۸۴: ج ۱، ۵۲۶). سیاست حمایت از جهانگیر میرزا در برابر اوزون‌حسن و صدور منشور دیاربکر به نام او، تلاشی برای مهار رقیب اصلی قراقویونلو محسوب می‌شد. در این چارچوب، رستم ترخان به‌همراه امیرانی چون پیرعلی بیگ به دیاربکر اعزام شد و علی‌شکر بیگ نیز مأمور پیوستن به آنان گردید (طهرانی، ۱۹۷۷: ج ۱، ۲۶۲؛ روملو، ۱۳۸۴: ج ۱، ۵۲۶ و ۵۴۰). این مأموریت، به‌تنهایی، عمق درگیری‌های امنیتی و نظامی با آق‌قویونلو و نقش حیاتی علی‌شکر بیگ را در معادلات استراتژیک آن دوره برجسته می‌سازد، زیرا او از سوی جهانشاه برای شرکت در یک عملیات نظامی خطیر که جنبه‌ای حیثیتی و امنیتی داشت، فراخوانده شد.

در نبردی که با درگیری گشتی‌های دو طرف در ساحل دجله آغاز شد، امیر علی‌شکر بیگ با حمله به جناح راست (میمنه) سپاه اوزون‌حسن، آشفتگی در صفوف آق‌قویونلو ایجاد کرد و در آغاز پیروزی نزدیک به نظر می‌رسید. اما اسارت رستم ترخان، موازنه نبرد را بر هم زد و در نهایت منجر به شکست قوای قراقویونلو شد (طهرانی، ۱۹۷۷: ج ۱، ۲۷۶؛ روملو، ۱۳۸۴: ج ۱، ۵۴۰-۵۴۱). علی‌شکر بیگ و پیرعلی بیگ نیز به اسارت درآمدند. این رویداد یک شکست استراتژیک و نقطه عطف امنیتی به نفع اوزون‌حسن محسوب می‌شد. به گزارش روملو، شمار زیادی از امیران و جنگاوران قراقویونلو اسیر و نظم و سازمان سپاه کاملاً فروپاشید (روملو، ۱۳۸۴: ج ۱، ۵۴۱). رستم ترخان کشته شد و علی‌شکر بیگ در قلعه چرموک و پیرعلی بیگ در ارقنین زندانی شدند (طهرانی، ۱۹۷۷: ج ۱، ۲۸۰؛ روملو، ۱۳۸۴: ج ۱، ۵۴۱-۵۴۲). هم‌زمان، درگیری جهانشاه با دولت جغتایی و تهدید ابوسعید گورکانی در شرق قلمرو، امکان واکنش متقابل و جبران این شکست را سلب کرد. بنابراین، این شکست به

تضعیف جدی موقعیت امنیتی و نظامی قراقویونلو و تقویت هم‌زمان آق‌قویونلو انجامید.

در سال ۸۶۲ هـ.ق، اوزون حسن که در آستانه لشکرکشی به گرجستان بود، برای خنثی کردن تهدید احتمالی حمله جهانشاه از پشت جبهه، اقدام به یک عمل دیپلماسی امنیتی کرد. او برخی اسرای برجسته مانند پیرعلی بیگ و سولان بیگ را آزاد کرد (طهرانی، ۱۹۷۷: ج ۲، ۳۷۶-۳۷۷). سپس پس از تبادل سفیر، علی شکر بیگ را نیز پس از نزدیک به دو سال اسارت آزاد نمود و همراه خورشید بیگ به دربار جهانشاه فرستاد (طهرانی، ۱۹۷۷: ج ۲، ۳۷۶-۳۷۷؛ روملو، ۱۳۸۴: ج ۱، ۵۸۵). این اقدام، نشان‌دهنده درک اوزون حسن از مدیریت تهدیدات چندجانبه و استفاده از اسرا به‌عنوان اهرم برای تأمین امنیت موقت جبهه دیگر بود.

پس از آزادی، علی شکر بیگ جایگاه نظامی و انتظامی خود را در دستگاه جهانشاه بازیافت. در سال ۸۶۳ هـ.ق، پیرعلی بیگ مأمور سرکوب طغیان حسنعلی میرزا در تبریز شد که نشان‌دهنده تداوم اعتماد دستگاه حاکم به خاندان بهارلو برای مدیریت بحران‌های درون‌خاندانی بود (طهرانی، ۱۹۷۷: ج ۲، ۳۵۹؛ روملو، ۱۳۸۴: ج ۱، ۵۹۴). در ۸۶۷ هـ.ق، هنگامی که پیربوداق میرزا (فرزند جهانشاه) به‌همراه محمدعلی شکر (پسر علی شکر بیگ) در شیراز شوریدند، جهانشاه مأموریت سرکوب این شورش داخلی را به امیر علی شکر بیگ سپرد. وی با قاطعیت شورش را فرونشاند و بسیاری از شورشیان از جمله پسرش را اسیر کرد. اگرچه جهانشاه دستور اعدام اسرا را صادر کرد، اما به احترام و موقعیت امیر علی شکر بیگ، محمدعلی شکر و شادی بیگ را عفو نمود (طهرانی، ۱۹۷۷: ج ۲، ۳۶۵؛ روملو، ۱۳۸۴: ج ۲، ۶۲۸-۶۲۹). این رویداد بر اعتبار و نفوذ بی‌چون و چرای علی شکر بیگ در سلسله‌مراتب حکومت دلالت دارد.

از ۸۶۷ تا ۸۷۲ هـ.ق (سال سقوط جهانشاه) نام صریحی از علی شکر بیگ در منابع دیده نمی‌شود. با این حال، وقایع این سال تصویر روشنی از پایان کار قراقویونلو به دست می‌دهد. در این مقطع، سپاه جهانشاه، اوزون حسن را به

دیاربکر عقب راند و در محاصره گرفت؛ اما با فرارسیدن زمستان، اردو متفرق شد و جهانشاه با گروهی اندک در صحرای موش (موضع سنجق) باقی ماند. اوزون حسن با بهره‌گیری از این غفلت، یورش برد؛ جهانشاه کشته شد، پیرعلی بیگ (پسر علی شکر بیگ) به اسارت درآمد و شاه‌ولی بهارلو کشته شد که حاکی از حضور فعال و تا پای جان ایل بهارلو در آخرین خط دفاع از ساختار امنیتی قراقویونلو است (طهرانی، ۱۹۷۷: ج ۲، ۴۲۷؛ روملو، ۱۳۸۴: ج ۲، ۶۶۸-۶۷۲ و ۶۷۴؛ تاریخ قزلباشان، ۱۳۶۱: ۳۶).

اوزون حسن پس از پیروزی، با پیرعلی بیگ مدارا کرد و او را آزاد ساخت (طهرانی، ۱۹۷۷: ج ۲، ۴۳۰؛ روملو، ۱۳۸۴: ج ۲، ۶۷۴). این رفتار، سیاست جذب نخبگان نظامی دشمن برای تثبیت حکومت آق‌قویونلو و حفظ اقتدار منطقه‌ای بود. درباره سرانجام علی شکر بیگ اطلاع قطعی در دست نیست. نهباندی کشته شدن او در نبرد با اوزون حسن را گزارش کرده است (نهباندی، ۱۹۲۵: ج ۱، ۴۸)، اما این روایت در دیگر منابع تأیید نشده و باید با احتیاط نگریست. با توجه به سالخوردگی او در دهه‌های پایانی فعالیتش، احتمال درگذشت طبیعی پیش از این رخداد نیز منتفی نیست.

فارغ از چگونگی مرگ، نفوذ سیاسی و اداری امیر علی شکر بیگ پایدار ماند و با وجود ابهام در سرنوشت نهایی علی شکر بیگ، نقش او در تثبیت و مدیریت امنیتی قلمرو قراقویونلو انکارناپذیر است. قلمرویی که تحت اقتدار او سامان یافته بود، حتی پس از سقوط دولت مرکزی، در اسناد تاریخی حکومت‌های بعدی تا دوره افشاریه به‌عنوان «قلمرو علی شکر بیگ» شناخته می‌شد. این استمرار جغرافیایی و اداری، حاکی از اهمیت بنیادین سازمان‌دهی نظامی-امنیتی او و تأثیر بلندمدت وی بر ساختار قدرت در منطقه غرب ایران است.

۶. محدوده قلمرو امیر علی شکر بیگ و نقش آن در افزایش توان امنیتی خاندان علی شکر

بی‌شک، توان امنیتی و انتظامی خاندان علی شکر بدون موقعیت جغرافیایی مطلوب و کوهستانی غرب ایران، که یورت کهن و خاندانی ایشان محسوب

می‌شد، امکان‌پذیر نبود؛ بنابراین، محدوده قلمرو و هم‌افزایی ویژگی‌های جغرافیایی این منطقه و پیوند آن با توانایی‌های امنیتی، انتظامی و نظامی علی‌شکر و یارانش نیز در شکل‌گیری تمامی این رویدادها و حوادث حاصله بی‌تأثیر نبوده‌اند. مناطق کوهستانی غرب ایران، علاوه بر تأمین پایگاهی طبیعی و امن برای خاندان، امکان دفاع مؤثر، مانورهای نظامی سریع و کنترل مسیرهای ارتباطی را فراهم می‌کرده است. این ویژگی جغرافیایی به‌عنوان عاملی بازدارنده و طبیعی در برابر حملات احتمالی قدرت‌های همسایه عمل می‌کرده است. یورت کهن و خاندانی بودن منطقه برای ایل بهارلو، به‌معنای برخورداری از پیوندهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی عمیق با مردمان منطقه بوده است. توانایی‌های ذاتی علی‌شکر و یارانش، مانند مهارت‌های نظامی، رهبری، درایت سیاسی و تجربه انتظامی، در ترکیب با مزایای جغرافیایی و اجتماعی منطقه، قدرتی ترکیبی و مؤثر ایجاد کرده بود. این هم‌افزایی، امکان مدیریت بحران‌های داخلی، مقابله با تهدیدات خارجی و اعمال نفوذ سیاسی را برای آن‌ها فراهم می‌ساخت. تمامی این عوامل دست‌به‌دست هم داده‌اند تا خاندان علی‌شکر بتوانند در صحنه سیاسی و نظامی دوران خود، نقشی برجسته ایفا کنند و بر روند حوادث تأثیر بگذارند.

در منابع قرن نهم هجری، گزارش‌هایی درباره قلمرو، املاک و تیول‌های (سیورغالات) امیر علی‌شکر بیگ و فرزندانش آمده است که گستره نفوذ سیاسی آنان را نشان می‌دهد. ابوبکر طهرانی، مورخ معاصر، همدان را محل حکومت وی از سوی جهانشاه قراقویونلو دانسته است (طهرانی، ۱۹۷۷: ج ۲، ۲۹۷)؛ گزارشی که حسن بیگ روملو نیز با اندک تفاوتی تأیید می‌کند و به واگذاری همدان از جانب جهانشاه اشاره دارد (روملو، ۱۳۸۴: ج ۱، ۴۳۹). به نظر می‌رسد روایت روملو اقتباسی از گزارش دیاربکر به باشد. با توجه به جایگاه راهبردی همدان به‌عنوان یکی از مراکز کلیدی ولایت جبال (عراق عجم)، این انتصاب نشان‌دهنده گستردگی نفوذ سیاسی و امنیتی علی‌شکر در منطقه غرب ایران است. از منظر تحلیلی-امنیتی، کنترل همدان به علی‌شکر امکان مدیریت و نظارت بر شریان‌های حیاتی ارتباطی و نظامی را می‌داد.

با توجه به اهمیت همدان به عنوان یکی از مراکز ولایت جبال (عراق عجم)، می توان کردستان، کرمانشاه و نواحی زاگرس را نیز در حوزه حکمرانی علی شکر دانست. نهانندی دامنه این قلمرو را گسترده تر توصیف کرده و آن را از کوه خرقان میان همدان و قزوین تا بغداد و شامل درجزین، بروجرد، نهاوند، دینور، کردستان، لرستان، شوشتر، دزفول، سراسر خوزستان، ماهی دشت، گلهر و شهرهای زور و بلیکان می داند و تصریح می کند که وی بیش از شش سال بر این نواحی به صورت مستقل حکم رانده است (نهاوندی، ۱۹۲۵: ج ۱، ۴۷). این ادعا، اگرچه نیازمند تأمل بیشتر است، حاکی از سطح بالای خودگردانی و توانایی علی شکر در برقراری نظم و امنیت پایدار در حوزه های جغرافیایی، وسیع و متنوع است.

برخی منابع افزوده اند که پس از جنگ موضع سنجق و آزادی پیرعلی بیگ، شاه حسین لر به همدان یورش برد و سپس شهر زور در سرِ الوس بهار را غارت کرد، اما در بازگشت به دست پیرعلی بیگ، یوسف میرزا و سلطانعلی میرزا کشته شد (طهرانی، ۱۹۷۷: ج ۲، ۴۹۶؛ روملو، ۱۳۸۴: ج ۱، ۷۳۵؛ تاریخ قزلباشان، ۱۳۶۱: ۳۶). این گزارش نشان دهنده وجود تهدیدات امنیتی و ناامنی در مرزهای قلمرو علی شکر بوده است. از آنجاکه شهر زور از تملکات الوس بهارلو و خاندان علی شکر به شمار می رفت، می توان حد شمالی قلمرو آنان را تا کردستان و شهر زور در جنوب آذربایجان دانست. مؤلف تاریخ قزلباشان نیز حکومت علی شکر بر همدان، نهاوند و بروجرد را تأیید می کند (تاریخ قزلباشان، ۱۳۶۱: ۳۶) که امتداد این قلمرو را از شهر زور تا بروجرد و نهاوند نشان می دهد.

حدود شرقی و غربی قلمرو به دقت روشن نیست. طهرانی سلطانیه و قم را تحت حکومت دیگران می داند و با توجه به امتداد این ولایات تا ساوه و فراهان، می توان کزاز، فراهان و کمره را حد شرقی قلمرو علی شکر تلقی کرد. گزارش میرمنشی قمی درباره سرکوب شورش «ملاحده انجیدان و کاشان» در کمره (۹۸۱ هـ) نشان می دهد که این نواحی زیر نظر حکمران همدان اداره می شده است (قمی، ۱۳۸۳: ج ۱، ۵۸۲-۵۸۴). با توجه به آنکه حاکم همدان غالباً امیرالامرا و بیگلربیگی قلمرو علی شکر بوده، این مناطق نیز در حوزه نفوذ

او قرار داشته‌اند. برخی منابع حتی گلیایگان و خوانسار را نیز در زمره این قلمرو آورده‌اند. در غرب، احتمالاً مرز قلمرو تا عراق عرب و حوزه دیاله و دجله امتداد می‌یافت، هرچند درباره حد شمالی اتفاق نظر وجود ندارد و گاه از کردستان و گاه از شهر زور یاد شده است؛ ضمن آنکه شرف‌الدین بدلیسی^۱ سجاس، زرین کمر و کرشب را تیول امرای کرد سیاه‌منصور می‌داند (بدلیسی، ۱۳۷۷: ج ۱، ۳۲۳-۳۲۶). این روایات نشان‌دهنده نظام پیچیده اداری و امنیتی منطقه و لایه‌های مختلف نفوذ است.

با وجود این اختلافات، منابع متقدم همواره نام الکا یا قلمرو علی‌شکر را در کنار همدان ثبت کرده‌اند و طهرانی و روملو نیز محل حکومت وی را همدان دانسته‌اند (طهرانی، ۱۹۷۷: ج ۲، ۲۹۷؛ روملو، ۱۳۸۴: ج ۱، ۴۳۹). رازی نیز می‌نویسد ولایت همدان، دینور، کردستان و توابع آن در دوره اقتدار بهارلو «قلمرو علی‌شکر» خوانده می‌شده است (رازی، بی‌تا: ج ۱، ۴۵۶-۴۵۷).

پس از عصر علی‌شکر و فرزندانش، بخش وسیعی از عراق عجم که به نام او شهرت داشت، به مرکزیت همدان اداره می‌شد؛ هرچند همان‌طور که سابقاً شرح آن رفت، در مقاطعی احتمال جدایی همدان از این قلمرو یا انتقال مرکز به بهار نیز مطرح است. محمدکاظم مروی قلمرو علی‌شکر را جدا از همدان دانسته و از لشکرکشی عثمان پاشا، حاکم عثمانی همدان، به این منطقه در پی نارضایتی و آشفتگی سیاسی خبر می‌دهد (مروی، ۱۳۶۹: ج ۱، ۱۲۶-۱۲۷). پیترو دل‌واله نیز همدان را مرکز خانی معرفی می‌کند که بر نواحی پیرامون و چندین سلطان محلی فرمان می‌راند (دل‌واله، ۱۳۴۸: ۲۱) که نشان از جایگاه برتر حاکم این قلمرو دارد. گزارش منشی قمی درباره تیول‌داران سنقر و دینور (قمی، ۱۳۸۳: ج ۱، ۳۹۴) و دیگر اشارات به انتصابات امرای قلمرو علی‌شکر نیز مؤید همین ساختار اداری است (تاریخ قزلباشان، ۱۳۶۱: ۲۴-۲۵؛ ترکمان، ۱۳۸۲: ج ۲، ۴۴۳ و ۷۸۱).

برآیند این داده‌ها نشان می‌دهد که امیر علی‌شکر بیگ در اوج اقتدار، بیش از دو دهه بر بخش‌های گسترده‌ای از غرب ایران با مرکزیت همدان سیطره داشت. این دوره، عصر تثبیت و تحکیم قدرت انتظامی و امنیتی وی محسوب

می‌شود. هرچند در دوره‌های بعد، به‌ویژه از عصر افشاری تا اوایل قاجار، این نواحی همچنان به نام قلمرو علی‌شکر شناخته می‌شد، کاربرد رسمی و دیوانی این عنوان با سقوط صفویان از میان رفت.

۷. نقش سیاسی و انتظامی فرزندان امیر علی‌شکر بیگ در تحولات میان ترکمانان آق‌قویونلو و امپراتوری گورکانی برای احیا و اعاده دودمان قراقویونلو

با درگذشت امیر علی‌شکر بیگ، نقش سیاسی، امنیتی و انتظامی این خاندان نه‌تنها قطع نشد، بلکه به شکلی نظام‌یافته به فرزندان او منتقل گردید. بلافاصله پس از مرگ جهان‌شاه قراقویونلو در صحرای موش، دو جریان رقیب برای پر کردن خلأ قدرت ظهور کردند؛ حسن‌علی‌میرزا (فرزند یاغی جهان‌شاه) از زندان رهایی یافت و تخت را تصاحب کرد. هم‌زمان، یکی از همسران جهان‌شاه، مادر ابوالقاسم‌میرزا، حاکم کرمان، وی را به حرکت به‌سوی تبریز و بازپس‌گیری سلطنت ترغیب کرد. در این خلأ قدرت، نیروهای تیموری به رهبری سلطان ابوسعید دامنه نفوذ خود را تا ایران مرکزی و اصفهان گسترش دادند. ابوالقاسم‌میرزا پس از مواجهه با سپاه ابوسعید گورکانی و نومیدی از جلب حمایت سایر مدعیان، به خروار گریخت، اما شکست خورد و سرانجام به حسن‌علی‌میرزا پناه برد و به فرمان او کشته شد (طهرانی، ۱۹۷۷: ۴۴۷/۲-۴۵۳؛ روملو، ۱۳۸۴: ۶۹۰/۲).

در این مقطع، خاندان علی‌شکر به دو جناح تقسیم شدند: گروهی با پشتیبانی از حسن‌علی‌میرزا در سرکوب ابوالقاسم‌میرزا مشارکت کردند، سپس با کشته شدن حسن‌علی‌میرزا در سال ۸۷۴ هـ.ق به دست اغورلو محمد، فرزند اوزون حسن، در همدان (طهرانی، ۱۹۷۷: ج ۲، ۵۱۳؛ روملو، ۱۳۸۴: ج ۲، ۷۳۳-۷۳۸)، به اردوی ابوسعید گورکانی پیوستند؛ گروه دیگر که حسن‌علی‌میرزا را دست‌نشانده اوزون حسن می‌دانستند، از ابوالقاسم‌میرزا حمایت کردند. با وجود این اختلاف موضع، هر دو طیف در پی احیای اقتدار قراقویونلو بودند و با

تقویت موقعیت ابوسعید، برای مقابله با اوزون حسن و بایندریان به گورکانیان گرایش یافتند.

در نخستین رویارویی با سپاه اوزون حسن، فرزندان علی شکر — پیرعلی، یارعلی و بیرام بیگ — همراه دیگر امرای قراقویونلو با پنجاه هزار سوار شرکت کردند و سپاه بایندریان را درهم شکستند (سمرقندی، ۱۳۷۲: ج ۳، ۱۲۳۲؛ روملو، ۱۳۸۴: ج ۲، ۶۹۴-۷۰۲). با این حال، در نبرد دوم، علی رغم مقاومت آنان، بایندریان پیروز شدند و ابوسعید گورکانی کشته شد (روملو، ۱۳۸۴: ج ۲، ۷۰۹-۷۰۸). در این مقطع، بخشی از فرزندان علی شکر، از جمله یارعلی، با سلطان علی میرزا — فرزند حسنعلی میرزا — همراه شدند و بعدها او را به قتل رساندند؛ در مقابل، گروهی دیگر به سرداری پیرعلی بیگ، فرزند ارشد علی شکر، از ابویوسف (یوسف) میرزا، داماد و همسر دختر علی شکر، حمایت کردند (نهایندی، ۱۹۲۵: ج ۱، ۴۱).

با وجود اختلافات درونی، فرزندان علی شکر همچنان در پی احیای اقتدار قراقویونلو بودند و این تشتت مواضع منجر به تضعیف قدرت سیاسی، نظامی و انتظامی ایل بهارلو گردید. در همین سال، شاه حسین لر از اتابکان لر کوچک از این ضعف بهره برد و قلمرو بهارلوها را تا شهر زور، (شمالی ترین متصرفاتشان)، مورد تعرض قرار داد، هرچند سرانجام به دست پیرعلی بیگ و ابویوسف کشته شد (روملو، ۱۳۸۴: ج ۲، ۷۳۵؛ طهرانی، ۱۹۷۷: ج ۲، ۴۹۶).

پیش از یورش اوزون حسن، همدان در اختیار حسنعلی میرزا و اصفهان تحت سیطره ابویوسف میرزا بود (روملو، ۱۳۸۴: ج ۲، ۷۳۳-۷۳۷). پیرعلی بیگ، با وجود آنکه پس از دو دوره اسارت به دست اوزون حسن آزاد و مشمول عنایت او شده بود، بار دیگر به صف مخالفان پیوست و از ابویوسف میرزا حمایت کرد. در پی پیشروی اردوی آق قویونلو به فرماندهی اغورلو محمد و شکست مخالفان در همدان، فارس و کرمان (طهرانی، ۱۹۷۷: ج ۲، ۵۲۹؛ روملو، ۱۳۸۴: ج ۲، ۵۱۳؛ خنجی، ۱۳۸۲: ۱۷۵)، پیرعلی که جان سالم برده بود، با ناامیدی از عفو حسن پادشاه، به دربار سلطان حسین میرزا بایقرا در هرات پناهنده شد (طهرانی، ۱۹۷۷: ج ۲، ۵۲۹؛ روملو، ۱۳۸۴: ج ۲، ۷۱۸؛ تنوی، ۱۳۸۲: ج ۸، ۵۳۶۵).

اقتدار رو به فزونی اوزون حسن، فرزندان علی شکر را از غرب ایران به شرق و دربار تیموریان کشاند. آنان برای بازپس گیری یورت قدیم و احیای دودمان قراقویونلو و بازیابی توانایی انتظامی خود، در پی جلب حمایت گورکانیان برآمدند. این رویکرد را می توان پناهندگی به شرق برای بازسازی یورت نامید. بدین منظور، ابراهیم میرزا، فرزند محمدی میرزا بن جهانشاه، را به خراسان برده و سلاطین گورکانی، از جمله سلطان حسین، را به حمله به قلمرو اوزون حسن و آق قویونلو تحریک کردند (تتوی، ۱۳۸۲: ج ۸، ۵۳۶۵).

نفوذ سیاسی آنان تا بدان جا بود که اوزون حسن، با آگاهی از پناهندگی شان به هرات، قاضی علی را به سفارت نزد سلطان حسین فرستاد. سفیر در ۸ رجب ۸۷۴ هـ ق وارد هرات شد و در نامه اوزون حسن، برخی از فرزندان علی شکر به اخلال در مصالح وی متهم و استردادشان مطالبه شد؛ اما سلطان حسین با ملاطفت از تحویل آنان خودداری کرد و سفیر را بازگرداند (طهرانی، ۱۹۷۷: ج ۲، ۵۴۶؛ روملو، ۱۳۸۴: ج ۲، ۷۲۳).

در پی مخالفت فرزندان علی شکر با سلطان حسین میرزا و پناه بردن آنان به حمایت شاه محمود، والی حصار شادمان، اوزون حسن نیز برای تضعیف سلطان حسین از رقیب او، یادگار محمد میرزا، پشتیبانی کرد (روملو، همان). در ادامه، سلطان حسین با یاری فرزندان علی شکر یادگار محمد را شکست داد، اما با رسیدن قوای کمکی ترکمانان آق قویونلو مغلوب شد و به میان قوم ارلات گریخت و هرات به تصرف یادگار محمد درآمد (روملو، ۱۳۸۴: ج ۲، ۷۱۸-۷۲۸؛ خواندمیر، ۱۳۳۳: ج ۴، ۱۴۳).

به نظر می رسد نامه اوزون حسن — که پیش تر بدان اشاره شد — پس از شکست و مرگ یادگار محمد به سلطان حسین بایقرا ارسال شده باشد، زیرا در آن، اوزون حسن حمایت خود از یادگار را انکار می کند (مؤید ثابتی، ۱۳۴۶: ۳۹۴). وی همچنین پناه دادن گورکانیان به بازماندگان جهانشاه و سرداران قراقویونلو را نکوهش کرده و با اشاره به فرار آغچه بیگ علی قورچی نزد خود، از حمایت سلطان حسین از اولاد علی شکر انتقاد می کند و استرداد شماری از

سرداران، از جمله علی جلایر، محمد سمنانی، سید زین‌العابدین ساری و فرزندان علی‌شکر را خواستار می‌شود (مؤید ثابتی، ۱۳۴۶: ۳۹۲-۳۹۴).

با وجود حمله غافلگیرانه سلطان حسین و برچیدن حکومت یادگار محمد در هرات، فرزندان علی‌شکر در سال ۸۷۵ هـ.ق از او نومید شدند و برخی، از جمله یارعلی، پیرعلی و ابراهیم‌میرزا، به شاه محمود حصار شادمان پیوستند (سمرقندی، ۱۳۷۲: ج ۲، ۱۰۴۲). شاه محمود نیز با دختر علی‌شکر — مادر ابراهیم‌میرزا — ازدواج کرد (خنجی، ۱۳۸۲: ۱۷۵). این پیوند، هرچند در آغاز موجب تقویت مناسبات شد، اما با برآورده نشدن اهداف سیاسی آنان، گسسته گردید و امیران متواری، از جمله پیرعلی و یارعلی، پس از دوره‌ای سرگردانی، ابوبکر میرزا — برادر سلطان حسین و مدعی همیشگی سلطنت — را در حصار شادمان برگزیدند (نهایندی، ۱۹۲۵: ج ۱، ۵۹؛ سمرقندی، ۱۳۸۲: ۵۳۶).

در پی تعقیب سپاه سلطان حسین و شکست اردوی ابوبکر میرزا، فرزندان علی‌شکر همراه او به هند گریختند (میرخواند، ۱۳۸۰: ج ۷، ۵۷۴۰؛ شوشتری، ۱۳۵۴: ج ۲، ۴۲۷). با درگذشت اوزون‌حسن در ۸۸۲ هـ.ق به ایران بازگشتند و تلاش برای احیای دولت قراقویونلو و نظم کهن را از سر گرفتند. فضل‌الله بن روزبهان خنجی از آوارگی آنان در غزنه و هند یاد کرده و می‌نویسد که آذربایجان، عراق و فارس را ملک موروثی خود می‌پنداشتند (خنجی، ۱۳۸۲: ۱۷۵). وی همچنین از اتحاد سران بهارلو با ابراهیم‌میرزا، نوه جهانشاه، سخن می‌گوید و دولت‌شاه سمرقندی نیز همکاری آنان با شاهزادگان گورکانی، از جمله ابوبکر میرزا، را برای تصاحب عراق و آذربایجان پس از مرگ اوزون‌حسن گزارش می‌کند (سمرقندی، ۱۳۸۲: ۵۳۶). خنجی در توصیفی تمثیلی، مشارکت جغتاییان و ترکمانان را به خوک و کفتار تشبیه می‌کند تا رقابت آنان بر سر «دو ملک بی‌سامان» را برجسته سازد (خنجی، ۱۳۸۲: ۱۷۵).

در سال ۸۸۴ هـ.ق، سپاه متحد تیموری و ترکمان از سیستان، کرمان و سیرجان پیشروی کرد و قلاع این نواحی را گشود، اما سلطان یعقوب‌بیگ بایندری، جانشین اوزون‌حسن، از غرب بر آنان تاخت و شکستشان داد (روملو، ۱۳۸۴: ج ۲، ۸۲۸-۸۳۰؛ خنجی، ۱۳۸۲: ۱۷۶). در ادامه و با فرار آنان به

گروگان و سرکوب به دست سلطان حسین بایقرا، فرزندان علی شکر و همراهانشان اسیر شدند؛ پیرعلی بیگ نابینا گردید، بیرام بیگ کشته شد و ابراهیم میرزا، نوه جهانشاه، به هرات انتقال یافت (خنجی، ۱۳۸۲: ۱۷۸).

بازتاب واپسین کنش‌های سیاسی فرزندان علی شکر را می‌توان در نامه سلطان حسین بایقرا به سلطان یعقوب آق‌قویونلو مشاهده کرد؛ وی آنان را فرقه‌ای مفسد و زیان‌بار معرفی کرده و برای تحکیم مناسبات دوستانه با آق‌قویونلو بر ضرورت سرکوبشان تأکید می‌ورزد (مؤید ثابتی، ۱۳۴۶: ۳۹۸-۴۰۰).

بر پایه این تحولات، می‌توان احتمال داد که برخی طوایف بهارلو در جنوب ایران — به‌ویژه در فارس (عمدتاً داراب) و کرمان — و نیز عشیره بر بهارلو در کرمان و طایفه‌ای موسوم به مشهدلو در جنوب، از بازماندگان فرزندان علی شکر باشند.

در مجموع، کوشش آنان برای احیای دولت قراقویونلو با اتکا به حمایت تیموریان ناکام ماند و با فروپاشی دولت تیموری به دست اوزبکان و ظهور شاه اسماعیل در ۹۰۷ هـ.ق، امکان بازسازی آن دودمان نیز منتفی شد. مهم‌ترین آسیب این خاندان در این برهه، نبود یک نظام وفاداری پایدار و انشعاب‌های مکرر جناحی بود که توان رزمی و سیاسی آنان را در برابر تهدیدهای متمرکزی چون آق‌قویونلوها از میان برد. فرزندان و نوادگان علی شکر و دیگر بهارلوها در کنار ظهیرالدین محمد بابر برای بقای دولت تیموری در برابر اوزبکان جنگیدند و شماری از ایشان، از جمله جان‌علی بیگ بهارلو، سیف‌علی بیگ بهارلو، محمد بیرام‌خان خان‌خانان و عبدالرحیم خان‌خانان، به مناصب عالی دیوانی و نظامی در دربار گورکانیان دست یافتند. بررسی این مرحله، به‌ویژه نقش بهارلویان در ساختار سیاسی و نظامی گورکانیان، مستلزم پژوهشی مستقل و خارج از چارچوب مقاله حاضر است.

۸. نقش سیاسی، امنیتی و انتظامی دیگر بازماندگان امیر علی شکر بیگ در قالب حامیان دودمان آق‌قویونلو

همان‌گونه که تحلیل پیشین نشان داد، بخشی از ایل بهارلو در منازعات سیاسی این دوره منهزم گردید. اما در مقابل، آن دسته از ایل و بازماندگان فرزندان علی شکر که در یورت کهن خود (بهار) باقی ماندند، با اتخاذ یک راهبرد انتظامی واقع‌بینانه، به‌جای مقابله با آق‌قویونلو، با آنان همگرا شدند. این همگرایی حول یک ساختار فرماندهی واحد به رهبری حسن بیگ شکر اوغلی اول (فرزند علی شکر بیگ) شکل گرفت. عامل کلیدی در این تحول، پیوند نسب مادری حسن بیگ با آق‌قویونلو بود که پلی برای بازتعریف وفاداری ایلی فراهم آورد (نهایندی، ۱۳۸۱: ج ۳، ۸۶۹). حسن بیگ شکر اوغلی نه تنها با آق‌قویونلوها توافق کرد، بلکه جزو رجال دربار آق‌قویونلو شد. مهم‌ترین شاخص یکپارچگی انتظامی وی با قراقویونلوها، حضور او در سپاه اوزون حسن در جنگ با جهانشاه قراقویونلو بود (نهایندی، ۱۳۸۱: ج ۳، ۸۶۹). این اقدام نشان‌دهنده گذار از وفاداری قومی-خاندانی به وفاداری ساختاری دولتی در نظام ایلی است.

در دوران حکمرانی دیگر سلاطین بایندری آق‌قویونلو پس از مرگ اوزون حسن، از جمله سلطان خلیل، سلطان یعقوب، سلطان بایسنقر و رستم میرزا، و پس از سرکوب اکراد و الوار در غرب همدان، حسن بیگ شکر اوغلی حکومت گسترده‌ای شامل مغانات، اردبیل، قراجه‌داغ تا سرحد گیلان، نایین، یزد و اطراف موصل، به‌علاوه همدان و کردستان را در اختیار داشت (نهایندی، ۱۳۸۱: ج ۳، ۸۸۰-۸۸۳؛ تاریخ قزلباشان، ۱۳۶۱: ۲۳). در شرایطی که معمولاً چنین گذارهایی موجب تضعیف نظم ایلی و شورش فرماندهان محلی می‌گردد، حسن بیگ شکر اوغلی (فرزند علی شکر) نه تنها جایگاه خود را حفظ کرد، بلکه دامنه اختیاراتش گسترش یافت. این پدیده حاکی از آن است که وی به ستونی پایدار در معادلات امنیتی آق‌قویونلو تبدیل شده بود.

حسن بیگ خدمات نظامی و امنیتی شایانی به دربار آق‌قویونلو انجام داده بود. با ظهور شاه اسماعیل اول، از طرف الوند میرزا مأمور مقابله با صفویان شد،

اما توسط قراپیری بیگ قاجار، فرمانده قزلباشان، در گرمارود شکست خورد. پس از پیروزی اسماعیل میرزا صفوی بر آق‌قویونلوها، فرزندان و تابعان حسن بیگ به جمع قزلباشان پیوستند، اما سرنوشت دقیق خود وی پس از نبرد شرور در هاله‌ای از ابهام قرار دارد (تاریخ قزلباشان، ۱۳۶۱: ۲۳). گرایش به صفویان، انعطاف سیاسی و نظامی شاخه غربی فرزندان علی شکر را دوباره نشان داد که با این اقدام، حیات سیاسی و نظامی خود را تداوم بخشیدند.

از فرزندان حسن بیگ شکر اوغلی، چند نفر شناخته شده‌اند:

❖ عبدالعزیز بیگ، فرزند ارشد، که در برخی نبردها از جمله سرکوب گیلانیان در زمان سلطان بایسنقر شرکت داشت (نهایندی، ۱۳۸۱: ج ۳، ۸۷۹).

❖ اصفهان بیگ، فرمانده مهم آق‌قویونلو، که پس از شکست آق‌قویونلوها از صفویان به قزلباشان پیوست و همراه امیرنجم ثانی در نبرد با ازبکان کشته شد (تاریخ قزلباشان، ۱۳۶۱: ۲۳).

❖ دنداریک و علی بیگ شکر اوغلی نیز از دیگر فرزندان وی بودند. فرزند علی بیگ، یعنی حسن بیگ شکر اوغلی دوم، از صاحب‌منصبان مهم عصر صفویه بود که بعدها به هندوستان و دستگاه عبدالرحیم خان خانان بهارلو پناه برد و شرح حال وی در اثر متأثر رحیمی آمده است (نهایندی، ۱۳۸۱: ج ۳، ۷).

این حوادث بیانگر این نکته کلیدی است که ایل بهارلو و فرزندان علی شکر، در ادامه با انعطاف و تغییر مواضع سیاسی، توانستند در دوره‌های متوالی، جایگاه خود را در تاروپود ساختار سیاسی، امنیتی، نظامی و انتظامی حکومت‌های آق‌قویونلو و صفوی حفظ کنند، هرچند سرنوشت برخی از آنان در میان صفحات تاریخ در هاله‌ای از ابهام باقی ماند.

۹. نتیجه‌گیری

تحلیل جایگاه امیر علی‌شکریبگ بهارلو و فرزندانش نشان می‌دهد که ایل بهارلو فراتر از یک نیروی نظامی صرف، یک بازیگر کلیدی در نظم و امنیت منطقه‌ای و در معادلات قدرت قراقویونلوها و آق‌قویونلوها بود. علی‌شکریبگ با سازماندهی کارآمد نیروهای نظامی ایل، کنترل ژئوپلیتیک همدان و غرب ایران، و بهره‌گیری از شبکه‌های خویشاوندی و ازدواج‌های سیاسی، توانست ساختار قدرت ایل بهارلو را نه تنها تثبیت، بلکه به سطحی ارتقا دهد که نقش آن در تصمیم‌گیری‌ها و تعادل نیرو میان ایلات و دولت مرکزی آشکار شود. این ترکیب قدرت نظامی و مشروعیت سیاسی، چارچوبی برای مدیریت امنیت داخلی قلمرو و حفاظت از منابع استراتژیک فراهم کرد و به ایل بهارلو توان داد تا هم در نبردهای منطقه‌ای و هم در تعاملات سیاسی جایگاهی تعیین‌کننده داشته باشد.

پس از فروپاشی اتحادیه قراقویونلو، فرزندان علی‌شکریبگ با کوشش برای حفظ اقتدار خانواده و بازیابی نفوذ ازدست‌رفته، هرچند در بازسازی کامل موفق نبودند، اما توانستند حضور ایل در سیاست و امنیت منطقه‌ای را حفظ کنند. قلمرو علی‌شکریبگ، که در منابع تاریخی با عنوان «قلمرو علی‌شکر» ثبت شده، تا دوره صفوی ادامه یافت و نشانگر استمرار مدیریت نظامی و انتظامی ایل در شرایط گذار قدرت است. پیوند برخی بازماندگان با دربار گورکانیان هند و مشارکت شاخه‌ای از ایل بهارلو در صفوف قزلباشان، نمونه‌ای از انعطاف در ائتلاف‌ها و استمرار نقش نظامی و سیاسی آنان است.

مقایسه تطبیقی با دیگر ایلات ترکمان نشان می‌دهد که دوام و نفوذ سیاسی تنها متکی بر توان رزمی نبود؛ بلکه تلفیق قدرت نظامی، پیوندهای خویشاوندی، انعطاف در ائتلاف‌های منطقه‌ای و مدیریت منابع کلیدی، چارچوبی مؤثر برای حفظ امنیت و تداوم قدرت ایجاد می‌کرد. منابع تاریخی قرن نهم هجری مؤید آن است که امیر علی‌شکریبگ و فرزندانش با مدیریت هوشمندانه ساختارهای نظامی، منابع قلمرو و شبکه‌های سیاسی، توانستند در

شرایط بحران و گذار قدرت، نقش تعیین کننده‌ای در تحولات سیاسی و امنیتی غرب ایران و منطقه ایفا کنند. تجربه ایل بهارلو نشان می‌دهد که مطالعه انتظامی و امنیتی ایلات نه تنها برای درک توان نظامی آنان اهمیت دارد، بلکه به فهم پویایی‌های پیچیده روابط قدرت، کنترل قلمرو و ایجاد ثبات سیاسی در دوران گذار کمک می‌کند.



منابع

- ابوالقاسمی، علی (۱۳۹۶). آل پرچم از آغاز تا فرجام. *تاریخنامه خوارزمی*، ۵(۱۸)، ۱-۱۷.
- ابوالقاسمی، علی (۱۳۹۶). بررسی نقش ایل بهارلو در تحولات عصر قراقویونلو و صفویه (۷۸۰-۱۱۳۵ ه.ق). *فصلنامه رهیافت تاریخی*، ۶(۱۸)، ۱-۲۴.
- بدلیسی، شرف‌الدین بن شمس‌الدین (۱۳۷۷). *شرفنامه بدلیسی (تاریخ مفصل کردستان)*. به اهتمام ولادیمیر ولیامینوف زرنوف. تهران: اساطیر.
- تاریخ قزلباشان* (۱۳۶۱). به اهتمام میرهاشم محدث. تهران: بهنام.
- تتوی، احمد (۱۳۸۲). *تاریخ الفی*. به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، جلد ۸. تهران: علمی و فرهنگی.
- ترکمان، اسکندر (۱۳۸۲). *تاریخ عالم‌رای عباسی*. به کوشش ایرج افشار. تهران: امیرکبیر.
- خنجی، فضل‌الله بن روزبهان (۱۳۸۲). *عالم‌رای امینی (شرح حکمرانی سلاطین آق‌قویونلو و ظهور صفویان)*. با گردآوری محمداکبر عشیق. تهران: میراث مکتوب.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۳۳). *حبیب‌السیر فی اخبار افراد البشر* (جلد ۴). تهران: خیام.
- دل‌واله، پی‌ترو (۱۳۴۸). *سفرنامه (قسمت مربوط به ایران)*. ترجمه، شرح و حواشی شعاع‌الدین شفا. تهران: علمی و فرهنگی.
- رازی، امین احمد (بی‌تا). *هفت اقلیم*. با تصحیح و تعلیق جواد فاضل، جلد ۱. تهران: علمی.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان (۱۳۸۵). *راحۃ الصدور و آیه السرور (در تاریخ آل سلجوق)*. به سعی و تصحیح محمد اقبال، با مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر و مجتبی مینوی. تهران: اساطیر.
- رحمتی، محسن (۱۳۹۶). دگرگونی ساختار اداری و اجتماعی ملایر از زوال ایلخانان تا سقوط صفویه. *فصلنامه تاریخ اسلام و ایران*، ۲۷(۳۳)، ۱۴۱-۱۶۶.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴). *احسن‌التواریخ*. به تصحیح عبدالحسین نوایی؛ جلد‌های ۱-۲. تهران: اساطیر.

سمرقندی، دولت‌شاه بن بختیشاه غازی (۱۳۸۲). تذکره الشعرا. به تصحیح ادوارد بروان. تهران: اساطیر.

سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۷۲). مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین. به اهتمام عبدالحسین نوایی، جلد‌های ۲، ۳ و ۴. تهران: پژوهشگاه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. سومر، فاروق (۱۳۶۹). قراویونلوها. ترجمه وهاب ولی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

شوشتری، نورالله (۱۳۵۴). مجالس المؤمنین. به تصحیح سیداحمد عبدمنافی، جلد ۲. تهران: کتابفروشی اسلامیه.

طهرانی، ابوبکر (۱۹۷۷). تاریخ دیاربکریه. به تصحیح و اهتمام نجاتی لوغال و فاروق سومر، جلد‌های ۱-۲. تهران: طهوری.

قمی، احمد بن حسین منشی (۱۳۸۳). خلاصه‌التواریخ. به تصحیح احسان اشراقی، جلد ۱. تهران: دانشگاه تهران.

کاشغری، محمود (۱۳۷۵). دیوان لغات‌الترک. ترجمه و تنظیم محمد دبیرسیاقی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

محمد بابر، ظهیرالدین (۱۹۹۵). بایرنامه (توزک بابری). کیوتو: دانشگاه کیوتو.

مروی، محمدکاظم (۱۳۶۹). عالم‌آرای نادری. به تصحیح و با مقدمه محمدمامین ریاضی. تهران: علمی.

مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۹۱۵). نزهة القلوب. به سعی، اهتمام و تصحیح گای لسترینج، به کوشش محمد دبیرسیاقی. لندن: مجموعه اوقاف گیب.

منز، بئاتریس فوربز (۱۳۹۰). قدرت، سیاست و مذهب در ایران عهد تیموری. ترجمه حواد عباسی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

مؤیدثابتی، سیدعلی (۱۳۴۶). اسناد و نامه‌های تاریخی ایران (از اوائل دوره‌های اسلامی تا اواخر عهد شاه اسمعیل صفوی). تهران: طهوری.

میرجعفری، حسین (۱۳۸۸). تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان. تهران: سمت.

میرخواند، محمد بن خواندشاه (۱۳۸۰). *روضه الصفاء فی سیره الأنبياء و الملوك و الخلفاء*. به تصحیح جمشید کیانفر، جلد ۷. تهران: اساطیر.

مینورسکی، ولادیمیر (۱۹۵۳). *طایفه فرمانروایان قراقویونلو*. بی جا: بی نا.

نجفلو، توفیق (۱۳۹۰). *قراقویونلوها و آغ قویونلوها*. ترجمه پرویز زارع شاهمرسی. تبریز: اختر.

نهادندی، عبدالباقی (۱۳۸۱). *مآثر رحیمی*. به اهتمام عبدالحسین نوایی، جلد ۳. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

نهادندی، عبدالباقی (۱۹۲۵). *مآثر رحیمی*. به تصحیح محمد هدایت حسین، جلد ۱. کلکته: چاپ سنگی کلکته.